













انک ولی فی الدنیا والاخرۃ

شب کرم مهر مل مطیع کثیر الشافع اسمی سلطان المطالع



باشما کبکباش الاله مرزا محمد میر سلطان بن بهادر رسول

در کلاز کوٹھی کا خلیفہ ولی محمد



[illegible][illegible]



[illegible][illegible]



مولوی کرم نموده بودند و تشریف قدوم شریف ایشان فرموده با خرمیان معلوم شد که سفر ایشان  
باجازت بنود و از آن حرکت بسیار ایشان منته و بر ایشان مجاز گذارند حال غم و حاجت خرم کرده  
و کوه و جاده بخت آورده ازین مجبور بنام بسیار نامه توقع اعتذار و تنای استغفار میدادند  
کرده و در کردن بعد نخبه بر روی بد غدیر خواجه زجریم آوردند پس فضل عامل آن شاه کرم قدس  
باشد و کرم اسلام رفته آخری هر چند دلم غلب تدبیر شد بر خاکست خمیه امید دید با بجهت  
غلب تدبیر و از هم بدر خمیه هم در شکسته نزدیکی و در می نمود که در و در انجمن پایتخت زندگان  
وید اما چه توان کرد و فرشته است برین نام لا حول و وید که پیش از سر و عاشقان کشد و باز  
رجا کرم نه و بعضی نامهای افش است که وصال شد اما پیشه قبل حکول المیکتر سیر گرد و میر و بند  
درمانده ولی تا برید هفت اگر درین راه بجا رسد و حتی سبحانه و تعالی زندگان را بخت نصرت  
و دران و در و دران از دولت موصلت زندگان سر و اسلام رفته آخری  
بی سبی عهد فاکرده گردید پیش تو و فایده عیت گردید گریان منتها تو و صدسته جگرید از بهر خلدند  
باز گردید اعتقاد این معنی لطافت مزاج شریف است که هر جا باشند از نغمه عزیزی که محمد محمد  
مانده اند متاخر خواهند بود و هیچ جامعیتی چنانچه باید و نخواهد بود چنانچه مرغزار آنجا رحم کرده اند  
فقیران انجمنی را نیز بر تشریف قدوم سرفراز گردانند و انچه صلیقت باشد مقرر گرد و از مکارم اخلاق  
ایشان بدین نی نماید بجا و حال بر چه است ضمن مصالح دینی و دنیوی باشد واقع ما و اسلام الا کرم  
آخری آورد صبا شکی نیست بد شده و صبحان تازه در شمع غمت بدست و جواب آن نیم یک مراد اند  
درین رطوبت کمال گشت بد بعد از عرض نیاز عرض داشت اگر داعی را داعیان بود که عقیق و سنگ  
زمین بوسان آن بهمان ولایت نشان از لالت قبله التوجهات ارباب الطلوع العرفان انتظام باید  
اما بواسطه بدست بود او شدت سرد و توقف افتاد امید و آرمینایت حضرت با عرض شاه است  
که و از او اهل بهار این سبزه امید میدان گیر و در این شکوفه مراد شگفتن پذیر و زیاده ابرام شرط باید  
منست مرادات و وجه حاصل و محتاج و و آئینه اصل بد و اسلام الا کرم رفته آخری سحر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

سبحانه و تعالیٰ نقل یافت و ساسانه عاقل حضرت سلطنت شکار خلافت یکبار بر مرغزار و جلالت  
محدود و اولاد ارکان دولت را در شرف عزت تو فنی بر عبت بر پرومخت گستر می رفتی که او را با  
چون طایفه شرف بخش بر تو انشعاب و استمال عموم بر آید و مطهر از ک و نیکو کاران و مجمع وضع  
فی با کان بسج جمع فیض ان شکستگان سید همه کیدل و کیزان است تصرف و ایتها ل بر بسته دعا  
دوام دولت مشتغال نموده و بنیاد رجا و انقست و امید صادق که یمن این نیت و کبریت ان  
غایت روز بروز نهجای نده و نصرت یکبار از ده میسر گردد و مراد او بی ثبات اجز و بمحصل انجامد  
حق زشایان بغیر عدل بخوبت به آسان زمین لبر است به سلطنت خیمه لبت بس مزین پیشکش  
بودرستی و عدل ستون به ک نباشد ستون خیمه بجای به چون بود خیمه بی ستون بر پا به یارب این خیمه  
زمین ستون با جبر او بلند به زاده ابرام شد طراد بست تو فنی بر فنی و مسعود یادت باد و اسلام  
الاکرام بر قعه آخری شنائی شاه جهان کربش نشینان بود و مسعود دولت او در صبح خزان باد  
بهر طرف که کشد تیغ نکبیر جوهر به سباه خیمه جاکم رسم گریزان بود چون تو انشعاب نامه که از انشعاب  
ظفر می وزید و از شران ششم نصرت مید میدافت و گان کوشی نیاز از اخاک ذلت بر بسته و نگاه گوشه  
قدر و منزلت شان با وج عزت و ذره کرامت بر فراخت روی تصرف و ایتها ل بجهت شکو گذار بجای او  
وزیران عال مسان مقال و بختا منت و سپاسد اگر گشاده که شام مسدود نماید و صبح  
نمیخیزد و شرف و مید به هر ناوک دعا که گشاده اهل از ده از بار و نیاز همه بدست رسیده در جاسخت  
صف او شحات فضل افکند است که دولتمداران آن حضرت را هر روز از شایان فتح عجز و او دیگر چه گشاده  
وزیر و بار ظفر نهال مستعد و دیگر هر چه نماند به هر طرف همت او را سفر خواهد کرد به نصرت تو فنی بر فنی  
خواه بود به هر کجا صولت او کوس و غا خواهد کوفت به فتح تیغ ظفر ظفر شایان به تو ظفر شایان به تو ظفر شایان  
باد و قعه آخر نامه که خوانان شد و از اقبال منت به هر روز از منت تو فنی بر فنی و مسعود یادت باد و اسلام  
یکیک در آن عالم شاهال منت به چون غایت نامه یارون می زانو و دولت و زانو فیت بود و خاک نشینان  
عجز و نیاز از سر از گشاده نگاه گوشه قدر و منزلت شان با وج عزت و ذره کرامت رسانده کیدل و کیزان

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



نیاز بر زمین است و عابر آسمان بوفاع و عا گوئی و مرام رضا جوئیام نموده ره بجا بر آید و احوال  
در اسید به شریف نامت؛ معاوی که مختصر به فتحنامه و تصرفهای اندازد دست داده غنا عینیت  
بستقر دولت مستوف گردد و دست اسد از خاتم که منصف گردد و غنا غم برود و بقیه حال  
رسد بنگرستان شاه باز دولت شاه بدد و نصرت و بهیچ فتح در چنگل بند و اسلام و الا کرم و غصه  
در آخری با هیچ طریقی باطل نیست و میداند نجات ظفر انگشتان فانی و زید بن ابی سلمه سیر اندر مرادین  
صلی الله علیه و آله که دلم طلیعه فتح ناکرده چو ناله سر آن نامه هنوز بدست آمد و جان احوال نرسیدند  
هر که بود بر از گوهر اخلاص در آن بد چون صدق شد عهد تن گوش جوان مرده شنیدند چون طعنه  
شریفه یعنی از فتح و نصرت جدید بیک نشینان شده راه انتظار رسید بد مرده آن فخر را سر بر سر فتح  
و در هم خاطر محزون شناخته زبان حال و لسان مغال بنگر گذاری همین معالک اندید و مدح که آن  
نقش که خاطر منجاست بد آمد آخر پس بریده تقدیر بدیدند خا هر کید که بر خواجه بر او تو نهاده بد خجری  
گشت که خبر در جگر او تخلیه نمودی و عار مخدعان و تنخواه و غلامه عار و عار و متنباه است که سرور نمی نو  
بسر مخافان غم درون و نصرت نکرده با قدرت معاندان مستم جیره کشاید و مبدع جارا خلاص کند و هر باد  
سوی تو فی فتح ابواب فریدند ظل رفت سایه عاطفت ابد الابد و باقیه آخری حید بوم دست  
و پایک یار یار اید فرخ آن ساعت که یارم دولت و یار اید یارگر طعنه فراموش کایم زد و دوست بد  
زانکه با پیش فراموش کرد و یار اید خواست طوطا مرغی او ولی چون شد مراد نامه اش بقصد جان  
طی کردم آن طوطا را اید اصحاب مضاعفان لاطفه و معاطفه که از محو انامه عینا نیز و مضمون صحیفه  
محبت انگیز بجای به شوق و ذائقه ذوق کشیده و حشید نیافر افتقار معجز و انکسار موقوف عرض سائید میشو  
و شوق آرزو مند بولت دست بوس صد او مدرا دیده از است که بتقریر زبان و تحریر بیان توان کرده  
و دیده ام از زبان بر نه و در سینه ام نامم چون شمع و در آن راز اید لیکن زک باشد انحال و نامم  
چون کنم بدیج و در گفتار کم و دل بسیار اید از دست بختی و امان آن حضرت را حسب مکان نگاه  
مضمون از یک نامون در مقدر دولت و مستقر جاه و حشمت بر آید بنده جادوئی که بر ناید و بدست

[illegible]



[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

که بخیان سه شنبه بارید و دخول درین شهر و ولایت بر طایران استحضرت مبارک و میمون آوردن چنان  
 نیز مبارک و فرخنده و میمون آید به بندگوش زبیر و نشان قدر ترا بد فراغت رنگی که بر حصول  
 کند به باختیار خیم چه حاجت آنجا که آفتاب بچ شرف نزل کند به چون سجان و قلعه دولتی از به  
 و در آن فزون و سعادت و احاطه انجم و افلاک برین کن دو اسلحام و الکرام رفته اخری  
 بر گلی و منقار به بر و خطی رسبل تر کرده نگار به مضمون خطی آن که ای خزان دیده گی به خوش  
 که از تو یاد کرد و در بهار و رشحات افلام مسبران عالی مقام سده سده و آئین الدال کمال الشفا الملوک  
 و اسلاطین که حشر به حیات لب تشنگان و آو جوان و سرباه ایجاب گشتگان بود و بعد و حشر است  
 فی یوم اسعد ساعات باین فقیر حقیر قلیل البضاعت رسید رفته جان را حشر تازه و صدقه مبارک  
 بی اندازه بخشید حصول این دولت و وصول این سعادت و طائف سرگدازی مرا سم منست سدا  
 بجا آورده شد و تحفه الکرام و تحفه عن الحالت الکلام بر عا اختصار کرده آمد به ترا جوران  
 سر داد به بر فرق طایفه سایه کشد و آید آواز و سنگ و شمشیر است به مانده و شاه بنده و رو باد  
 رفته اخری به سجان به بنامیز زبیری مشور به به بایر او ش و عا کو یا سب به بنام بنده و قدیم  
 بنده و خط آزاد می آید و جدا و نند غنایت نامی میون بالوع غلیات مشون از شرف ساعات  
 و طایب و قات خاکساران و آید و با و بیا یان و آید و ش تیا ی رای به منزلت با وج عت افرا به به  
 از خاک بر داشت به بایستی این حقیر فقیر و چون نامه قدم از سر ساحت جواب نامه بود و بکده خود قدم  
 باز نشاخته طریق ملازمت میجو اما بواسطه غیروابی اختصار و بی قدر روزی اعتبار خود را در معرض  
 مفصله بدین مطلب چندان از و الا اختصار و شوق و نزاع و جذبات عطش و الشاء بر زمین و عشی  
 سپهر مرتب نه به به اینست که بحروف مرکبه و عبارات مرتبه شرح توان و اور جا و اثبات که حقیر  
 قرین عجیب غر شاه لطیفه که متضمن این به نیست و بعضی لغز به از هجوم شداید اختران و مهموم از کمن لطفان  
 بطور آورده شتاقان آرزو مند اینش ازین زمین و در و تنگنای محوری نگار و آید و عا کمال  
 قدیر سخن بر از کشید و نوب با قاست و عا و نیاز انجامید قطع و قطع اصحاب شفا و شفا و علی التمسیر

عا به بنام میمون  
 و در آن فزون و سعادت  
 و احاطه انجم و افلاک  
 برین کن دو اسلحام و الکرام  
 رفته اخری  
 بر گلی و منقار به بر و خطی  
 رسبل تر کرده نگار به مضمون  
 خطی آن که ای خزان دیده گی  
 به خوش که از تو یاد کرد و در  
 بهار و رشحات افلام مسبران  
 عالی مقام سده سده و آئین  
 الدال کمال الشفا الملوک و  
 اسلاطین که حشر به حیات لب  
 تشنگان و آو جوان و سرباه  
 ایجاب گشتگان بود و بعد و  
 حشر است فی یوم اسعد ساعات  
 باین فقیر حقیر قلیل البضاعت  
 رسید رفته جان را حشر تازه و  
 صدقه مبارک بی اندازه بخشید  
 حصول این دولت و وصول این  
 سعادت و طائف سرگدازی مرا  
 سم منست سدا بجا آورده شد و  
 تحفه الکرام و تحفه عن الحالت  
 الکلام بر عا اختصار کرده آمد  
 به ترا جوران سر داد به بر  
 فرق طایفه سایه کشد و آید  
 آواز و سنگ و شمشیر است به  
 مانده و شاه بنده و رو باد  
 رفته اخری به سجان به بنامیز  
 زبیری مشور به به بایر او ش و  
 عا کو یا سب به بنام بنده و  
 قدیم بنده و خط آزاد می آید و  
 جدا و نند غنایت نامی میون  
 بالوع غلیات مشون از شرف  
 ساعات و طایب و قات خاکساران  
 و آید و با و بیا یان و آید و  
 ش تیا ی رای به منزلت با وج  
 عت افرا به به از خاک بر داشت  
 به بایستی این حقیر فقیر و  
 چون نامه قدم از سر ساحت  
 جواب نامه بود و بکده خود  
 قدم باز نشاخته طریق ملازمت  
 میجو اما بواسطه غیروابی  
 اختصار و بی قدر روزی اعتبار  
 خود را در معرض مفصله بدین  
 مطلب چندان از و الا اختصار و  
 شوق و نزاع و جذبات عطش و  
 الشاء بر زمین و عشی سپهر  
 مرتب نه به به اینست که بحروف  
 مرکبه و عبارات مرتبه شرح  
 توان و اور جا و اثبات که حقیر  
 قرین عجیب غر شاه لطیفه که  
 متضمن این به نیست و بعضی  
 لغز به از هجوم شداید اختران  
 و مهموم از کمن لطفان بطور  
 آورده شتاقان آرزو مند اینش  
 ازین زمین و در و تنگنای  
 محوری نگار و آید و عا کمال  
 قدیر سخن بر از کشید و نوب  
 با قاست و عا و نیاز انجامید  
 قطع و قطع اصحاب شفا و شفا  
 و علی التمسیر

[illegible]

از باب تفصیل بعضی از اینها

مکتبہ اسلامیہ  
لاہور

و اما در باب دیگر که در این کتاب مذکور است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

مجلس

خدا چاہے

۱۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم

روزنامه‌های ایران

۱۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

که موجب ایست تحقیق کند میرشد حق سبحانه و تعالی بکمال اسقفی و محبتی بر مسلمانان رسوخ کند و السلام  
والاکرام رفته اخر می عاها که بر لب رسید و نوزد فاستجنا باشند و دستهای که آتین هست رشت  
خروج از عهد و حیوون که در صبح و ساهرا هشتال و صبا بوقت عرض برای نیکان مخم جا و جلال و سعادت  
مسکند و عواقبال ساینده میشود و چون شرح آرد و منکد و اخلاص از توهم تکلف و بازیاری نیست بکمال  
افکار و اختصاص جز بقاعده ظاهرینان خود و مای جبارنی لاجرم سندان باب کرده شده به نزدیک  
سیمان باشد از مروت و حدیث شوقی اخلاص از ادب و در پیش خود که اسل و دشنامی است به هر دو اگر در  
خود مای است به جز این معنی شاید از گدائی به که گوید و زل شبها و عاقد و السلام و الاکرام رفته  
اختر می اسبب حاصل نگهان رسیده بر ناز رسیده بود از ناسخار کشت یارب ساد ساییه بر جلال و مجاهد  
تا نفع منور و قطع جو بار یک است اجز و ثوبت ارباب مصیبت جبر عقبر شدت و صعوبت نمی تواند بود و باشد  
مصائب مصیبت بخت اولاد است که قره العیون نوره النوا و اندر جالبشول کرم الهی و عود نهم نامشای  
آنست که اجز و ثوبت آنحضرت را درین مصیبت آمده و دولت و وجهان باشد و از یای سعادت جاودانی  
و السلام و الاکرام رفته اخر می آمد خبری که میرسد محل دست به بر سوز حجتان لبخت گونی که است  
هرگز نبود در رو خسته و لان به زان پیش که نزدیک شود منزل دست به شوق و غرام مشتاقان سینهام  
بجاک بوسی سده جا و جلال و عتبه عرواقبال آنحضرت نه دران درجه است که بر شمع خایه شینان  
توان داد و مایو کانه نشتر آن توان کرد لاجرم سندان باب کرده به اسم دولت خوا و وظایف  
و عاگوئی قیام می نماید که به بر ناز جوران شاه جهان سر داد به بر فوق زمانه سایه گستراد و به آوا  
بندگی و شاهی تاهست به مابنه و شاه بنده و بر باد اجز و نفعه بکدامی بکند به و رطف نظره  
بی تو بکند به از دست گدائی که تواناید به هم خبر که بصدق دل عا بکند به حق سبحانه و تعالی خاطر خوا  
آنحضرت را بر رعایا و شفقت بر عامه برای ازیوت کرد و اما و آن اورین جهان سبب شد و بود  
و دوران جهان جهت از یای سعادت داد و السلام و الاکرام و له من ظله العالی ای سلم از اسلام  
کاظم استایان سلامت است به سویت ارکان عا سلم به منیر سلم بغیر کن نخت به کان نه با جامه بجا

سلام باشد، و اگر بخت گنایت از این اول سلام چشمه جزا و از این سلام باشد،

[illegible]







و برخیزم عذر آن در سر دیگر بود مرا دات و میگو و سعادت آخر و محصل باد و سلام رفته آخر  
 حیات که چون از مل برآمد همه بر جانان ای جان فزاید شمیم آن مرین فروزه منظره دماغ و عین  
 دار معطره هر صلیح و مسالمتها و عاونا منبت از کمال محبت و دلا صاحبان صبا فرعی میگردد و چون  
 تکلف در شرح شوق از تو تم جمعه دریا عار میت مبالغه و اظهار نماید و اختصاص جن نیرقا عذرا هر بین  
 خود و حاکم فی الاجرام نسبت میکنند و بساط آن در نوشته میگوید به خرابین کارت بسا اگاه بگاه  
 که در ظل ظلیل و مات شاه به خط و دل از خود برتر آید برای حق بنایه خلق و به و السلام و الا سلام رفته  
 آخری عشق فی خال و لرزان به بشنوازی چون حکایت میکند بنان نیز چشم انگار از جلاها  
 حکایت میکند حکایت شاه ایم فراق و شکایت تو اکام شتیاق پیش از است که به دیگر دوات  
 و بان بسته دوستی خانه بان شکسته و طول این نامه عن آن معذرا باشد و در این صیغه نثر آن  
 میسر لاجرم سدان باب کرده الهامس میروید و در این کتاب که لی تشویش اغیار و دران فرخنده مجلس نیست  
 با این زمین به بتیخی که داند زمین بودی گو بان رساند و دلی از انتها معلوم سعادت از انعطاف نمود  
 میسر و پانی و الدالاجاد رفته آخری سلا کرده از بین تیز دندان به کشا و عقد با از رشت به جان  
 سلا از کند می طره لامه و دلی ضاحه لان آورده دوم به سلا خوشتر از فروس است الف و رو گوشت  
 قد جو طلی به بزرگان الف و چه نیمه عیان و سلا طوبی عین نیر به تحفه محبت شریف و به محلی شریف  
 روانده معروض آنکه چون صفت نو کور شوق رکاب به کعبان گیر شده بود خود را از فرکان  
 او بستن واجب نموده لاجرم این قعه محبوب رساله که تجدید تحریر میوست بجهت دوست داده شد اگر  
 داند بعرض بپایان رساند و الا سه هر چه مقبول دل پاک است به پیش از صفحه او را کشت به و  
 حال معنی بسا دجل به کمال سیراد رفته آخری لی کمک تو طفل منی را به به نبات حسن و  
 غوغا راز طره شام به رشک خساره نو خطان کرده به قصه کوه شب و راز مرا به پاره پاره برزآورده  
 شریفه چون بسا عبارات لطیفه نو بیکان و رود و دران نزدیک بخود بر نور السمر در اشرف خست و  
 هر خطی خطی وی نموده و اگر کسی بر خور می بر تو انداخت از نو کوه که خنجرها شکوفا و نماید و از کار که

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]



۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱. مومن اسلام و الاکرام رفته آخری ای و چون آمدند نزد فرزند پادشاه آمدند و از آمدن خبر گرفتند  
 بقدر ازین قدر جان بهارید و او بسیار با کمالی بسیار اگر نه هر چند روزی رفته می از مجاوران بسیار  
 رسید و گفت که ای از انهن استان و درید بر مردان گان بدایع مجبور گرفتار زندگی که حب بود و زندگانی  
 و شوار کتو و امیب و از چارست که این طریق صدی لک و الا هم استقرار گیر و و این قاعد علی مرد و از  
 و الا هم استقرار پذیرد و سه شاد و هم کلک و از این است که زندگی و ام از این آب و او ارم بود و  
 و مساعدت ندادم با و اسلام و الاکرام رفته آخری با کمال گفت که ای گاه خاتم شد رفته خوشتر  
 آورده رشم که گریه و رسیان نشد و رسد مجبور از از جانب دست و پا می چون رفته شریف بخت و عبادت  
 لطیف متضمن به با چنان رجوت حسن بان فروید که از آن خوشتر بود که کم توان کرد و بطالع این ضعیف  
 از هر طالع بر دل خفزون و سینه مجروح و در فقه رسد و گشت با جمعیت مفتوح نایزه شوق وصال شتایی  
 و دایه خفیفی وقت اتصال اشکال پذیرفت خاطر جان میخواست که عقرب استکان این نیت و خوشتر  
 کرده آید اما بواسطه تا و ایم روزه و از ضعیف هر روزه موعید این را و بسید قنای و حق جان و تعلق گمان را  
 توفیق مصاحبه و دوستی نمی گزارد و رفته آخری تا چون میاید و در بر و از هر تر بسته زبور و خط میزن  
 و نظم جان و زایش و یکسوی مرصع و در نقاشی و در طب و فقات و اشرف سادات کوش خلوت مجبور  
 و مایه سلوک و بخیران گشت که گهی برده روزه و کشتا و دیند ز نقوش و بسیار بر رود و از دیند گهی  
 و زایش دست بردند ز عقد گیسویش گوهر نبردند و در مقابل هر کرستان شایه غشی که رفته کجایی عسی  
 جوده نه بود و هر التلق و بستگی و نایز شد و شکست که بوفد عمرن رسانیده میشود و شایعان اعلا الکلام  
 الضعیفه الی اعداء برین و مین اقتضار کرده می آید بود و اثنی رجاست که و است و بعضی و سبب نام  
 کتابت و زایش در بر آرد و شایع امید که باشد میوه اش اقبال تا و دید چون گفت آن و اسطی لعل قنای  
 شد هم و میان آمینه قنای زنگی می دیدم از سر خفا و در انجمن ظهور شد جوده نماید و از زنگی بچکان  
 همه مردم و هم و دیده و رجوع کاغذ نوشته و احرام زیارت مجاوران شهیدان تیغ مجبور گریه و زاری  
 زین بر آید و میزند و از و به یون بجان شان بنده بنده و از کلمت جان بخشی شان بنده شد

[illegible]



[illegible][illegible]

۱۔ حضرت علیؓ کی شہادت  
 ۲۔ حضرت ابراہیمؑ کی شہادت  
 ۳۔ حضرت یونسؑ کی شہادت  
 ۴۔ حضرت عیسیٰؑ کی شہادت  
 ۵۔ حضرت یحییٰؑ کی شہادت  
 ۶۔ حضرت زکریاؑ کی شہادت  
 ۷۔ حضرت اسماعیلؑ کی شہادت  
 ۸۔ حضرت ادریسؑ کی شہادت  
 ۹۔ حضرت ہودؑ کی شہادت  
 ۱۰۔ حضرت سلیمانؑ کی شہادت  
 ۱۱۔ حضرت داؤدؑ کی شہادت  
 ۱۲۔ حضرت موسیٰؑ کی شہادت  
 ۱۳۔ حضرت نوحؑ کی شہادت  
 ۱۴۔ حضرت آدمؑ کی شہادت  
 ۱۵۔ حضرت شعیبؑ کی شہادت  
 ۱۶۔ حضرت یونسؑ کی شہادت  
 ۱۷۔ حضرت عیسیٰؑ کی شہادت  
 ۱۸۔ حضرت یحییٰؑ کی شہادت  
 ۱۹۔ حضرت زکریاؑ کی شہادت  
 ۲۰۔ حضرت اسماعیلؑ کی شہادت  
 ۲۱۔ حضرت ادریسؑ کی شہادت  
 ۲۲۔ حضرت ہودؑ کی شہادت  
 ۲۳۔ حضرت سلیمانؑ کی شہادت  
 ۲۴۔ حضرت داؤدؑ کی شہادت  
 ۲۵۔ حضرت موسیٰؑ کی شہادت  
 ۲۶۔ حضرت نوحؑ کی شہادت  
 ۲۷۔ حضرت آدمؑ کی شہادت  
 ۲۸۔ حضرت شعیبؑ کی شہادت  
 ۲۹۔ حضرت یونسؑ کی شہادت  
 ۳۰۔ حضرت عیسیٰؑ کی شہادت  
 ۳۱۔ حضرت یحییٰؑ کی شہادت  
 ۳۲۔ حضرت زکریاؑ کی شہادت  
 ۳۳۔ حضرت اسماعیلؑ کی شہادت  
 ۳۴۔ حضرت ادریسؑ کی شہادت  
 ۳۵۔ حضرت ہودؑ کی شہادت  
 ۳۶۔ حضرت سلیمانؑ کی شہادت  
 ۳۷۔ حضرت داؤدؑ کی شہادت  
 ۳۸۔ حضرت موسیٰؑ کی شہادت  
 ۳۹۔ حضرت نوحؑ کی شہادت  
 ۴۰۔ حضرت آدمؑ کی شہادت  
 ۴۱۔ حضرت شعیبؑ کی شہادت  
 ۴۲۔ حضرت یونسؑ کی شہادت  
 ۴۳۔ حضرت عیسیٰؑ کی شہادت  
 ۴۴۔ حضرت یحییٰؑ کی شہادت  
 ۴۵۔ حضرت زکریاؑ کی شہادت  
 ۴۶۔ حضرت اسماعیلؑ کی شہادت  
 ۴۷۔ حضرت ادریسؑ کی شہادت  
 ۴۸۔ حضرت ہودؑ کی شہادت  
 ۴۹۔ حضرت سلیمانؑ کی شہادت  
 ۵۰۔ حضرت داؤدؑ کی شہادت  
 ۵۱۔ حضرت موسیٰؑ کی شہادت  
 ۵۲۔ حضرت نوحؑ کی شہادت  
 ۵۳۔ حضرت آدمؑ کی شہادت  
 ۵۴۔ حضرت شعیبؑ کی شہادت  
 ۵۵۔ حضرت یونسؑ کی شہادت  
 ۵۶۔ حضرت عیسیٰؑ کی شہادت  
 ۵۷۔ حضرت یحییٰؑ کی شہادت  
 ۵۸۔ حضرت زکریاؑ کی شہادت  
 ۵۹۔ حضرت اسماعیلؑ کی شہادت  
 ۶۰۔ حضرت ادریسؑ کی شہادت  
 ۶۱۔ حضرت ہودؑ کی شہادت  
 ۶۲۔ حضرت سلیمانؑ کی شہادت  
 ۶۳۔ حضرت داؤدؑ کی شہادت  
 ۶۴۔ حضرت موسیٰؑ کی شہادت  
 ۶۵۔ حضرت نوحؑ کی شہادت  
 ۶۶۔ حضرت آدمؑ کی شہادت  
 ۶۷۔ حضرت شعیبؑ کی شہادت  
 ۶۸۔ حضرت یونسؑ کی شہادت  
 ۶۹۔ حضرت عیسیٰؑ کی شہادت  
 ۷۰۔ حضرت یحییٰؑ کی شہادت  
 ۷۱۔ حضرت زکریاؑ کی شہادت  
 ۷۲۔ حضرت اسماعیلؑ کی شہادت  
 ۷۳۔ حضرت ادریسؑ کی شہادت  
 ۷۴۔ حضرت ہودؑ کی شہادت  
 ۷۵۔ حضرت سلیمانؑ کی شہادت  
 ۷۶۔ حضرت داؤدؑ کی شہادت  
 ۷۷۔ حضرت موسیٰؑ کی شہادت  
 ۷۸۔ حضرت نوحؑ کی شہادت  
 ۷۹۔ حضرت آدمؑ کی شہادت  
 ۸۰۔ حضرت شعیبؑ کی شہادت  
 ۸۱۔ حضرت یونسؑ کی شہادت  
 ۸۲۔ حضرت عیسیٰؑ کی شہادت  
 ۸۳۔ حضرت یحییٰؑ کی شہادت  
 ۸۴۔ حضرت زکریاؑ کی شہادت  
 ۸۵۔ حضرت اسماعیلؑ کی شہادت  
 ۸۶۔ حضرت ادریسؑ کی شہادت  
 ۸۷۔ حضرت ہودؑ کی شہادت  
 ۸۸۔ حضرت سلیمانؑ کی شہادت  
 ۸۹۔ حضرت داؤدؑ کی شہادت  
 ۹۰۔ حضرت موسیٰؑ کی شہادت  
 ۹۱۔ حضرت نوحؑ کی شہادت  
 ۹۲۔ حضرت آدمؑ کی شہادت  
 ۹۳۔ حضرت شعیبؑ کی شہادت  
 ۹۴۔ حضرت یونسؑ کی شہادت  
 ۹۵۔ حضرت عیسیٰؑ کی شہادت  
 ۹۶۔ حضرت یحییٰؑ کی شہادت  
 ۹۷۔ حضرت زکریاؑ کی شہادت  
 ۹۸۔ حضرت اسماعیلؑ کی شہادت  
 ۹۹۔ حضرت ادریسؑ کی شہادت  
 ۱۰۰۔ حضرت ہودؑ کی شہادت



[illegible]



جنت را خواهی نیست. و این چنین است و اما بی آنکه گشت که بکام و نشان گشت و در غرض همه طوطا و بیانی که در حدیث  
 حور بر صحن نور و هم در آن آواز خیز را درم نهاد و بگویم غلبه می بر قوا و اعدا خاص و محبت و دوستی از  
 شواهد اختصاص مروت فی این عالم اگر ماست بدین دلیل قبل البضاعت رسید بر سطح کشتی از  
 میوای جنت و تکیه بر سطح بطرفی از درسم عبودیت و تسلیم مغال گشت و چون تکلف و در اسلالت ادب  
 نشان و نشان و بیران است نه شویو شکنگان و فقیران از ان اعراض نموده میگوید خدا یا  
 باوت که نامیو آید به بنیک بر خلق یکی سانی و اسلام رقعہ اخری از لطف تو ما و  
 لعل قیامت فطره زن از سه روماه قضا و آورده گهر یای گرانمایه با و از کجای بحر و شی و جوی  
 چون قاصد خیر ان تنی از ان با از تصنیع اهل در معر من جواب نمی بود بدین حدیث که خضاً  
 و قناد مال و آگاه و جهانگیر باد رقعہ اخری رفته و از دولت و مدار تو در دست هم دیده ز نور و  
 هم دل ز سر و خوش آنکه شود ز در ایام شهر و این نیست مایل به تشریف حضور و بعد و مرفوع آنکه  
 بسبب توفیق مضی غفلت از مقصود تحقیق اوقات این فقیر به پیاده گشت و اکثر العاش مالعی  
 معترف گشت و از ان جمله است که درین چند گاه در چند نامر بوط و حرو و چند منصبی بمان آنکه  
 بر طبق گلستان تربت یافته و چون رینو لاحت خواجۀ غایت محمود عازم انجمن بود و محبت و  
 وفادار شده که بظلیل اربعین مناظر بطرود و از حسن مصروف توفیق رفیق با و سعادت زیادت و  
 اسلام رقعہ اخری لازال محمد الکبر و محمد انی اعانت الفقر بعد از توفیق و تسلیم مقربان  
 بدوام توفیر بظلم فرغ آنکه مسیح افتاد که اندک عارضه میدان شرعین عارض گشته بود و محمد اسحاق  
 گذشت می بای که شکرانه از اکثر اوقات بی شائبه غرض می مطالبه عومن بکار ساز و مظلومان هم در آن  
 مهملان گذرانند و از او سید حصول نجات و بخت و و از سید علو و رتبه و سحر و سحر و اسرار و در دل  
 تخم کوننی کاس که نامام بر این به نیکی کار و اسلام رقعہ اخری بهر من الکاف و محمد و زودگی  
 نیز آن جیده و گرفتار آنکه آگاه کن باین و در هر چند اضعاف لطیفی که در نشان با آن  
 ما که از ان و از خاطر نشان را بنی طر آورده و طاعت و دعا و بی درسم بر نه جوی

از نامه هم که خواند  
 طوطا و بیانی که در حدیث  
 و اما بی آنکه گشت که بکام و نشان گشت  
 و در غرض همه طوطا و بیانی که در حدیث  
 حور بر صحن نور و هم در آن آواز خیز را درم نهاد  
 و بگویم غلبه می بر قوا و اعدا خاص و محبت و دوستی از  
 شواهد اختصاص مروت فی این عالم اگر ماست بدین دلیل  
 قبل البضاعت رسید بر سطح کشتی از  
 میوای جنت و تکیه بر سطح بطرفی از درسم عبودیت و تسلیم مغال گشت  
 و چون تکلف و در اسلالت ادب نشان و نشان و بیران است  
 نه شویو شکنگان و فقیران از ان اعراض نموده میگوید خدا یا  
 باوت که نامیو آید به بنیک بر خلق یکی سانی و اسلام رقعہ اخری  
 از لطف تو ما و لعل قیامت فطره زن از سه روماه قضا و آورده گهر یای  
 گرانمایه با و از کجای بحر و شی و جوی چون قاصد خیر ان تنی  
 از ان با از تصنیع اهل در معر من جواب نمی بود بدین حدیث که خضاً  
 و قناد مال و آگاه و جهانگیر باد رقعہ اخری رفته و از دولت و مدار تو  
 در دست هم دیده ز نور و هم دل ز سر و خوش آنکه شود ز در ایام شهر  
 و این نیست مایل به تشریف حضور و بعد و مرفوع آنکه بسبب توفیق مضی  
 غفلت از مقصود تحقیق اوقات این فقیر به پیاده گشت و اکثر العاش مالعی  
 معترف گشت و از ان جمله است که درین چند گاه در چند نامر بوط و حرو و چند  
 منصبی بمان آنکه بر طبق گلستان تربت یافته و چون رینو لاحت خواجۀ غایت  
 محمود عازم انجمن بود و محبت و وفادار شده که بظلیل اربعین مناظر  
 بطرود و از حسن مصروف توفیق رفیق با و سعادت زیادت و اسلام رقعہ اخری  
 لازال محمد الکبر و محمد انی اعانت الفقر بعد از توفیق و تسلیم مقربان بدوام  
 توفیر بظلم فرغ آنکه مسیح افتاد که اندک عارضه میدان شرعین عارض گشته بود  
 و محمد اسحاق گذشت می بای که شکرانه از اکثر اوقات بی شائبه غرض می مطالبه  
 عومن بکار ساز و مظلومان هم در آن مهملان گذرانند و از او سید حصول نجات  
 و بخت و و از سید علو و رتبه و سحر و سحر و اسرار و در دل تخم کوننی کاس که  
 نامام بر این به نیکی کار و اسلام رقعہ اخری بهر من الکاف و محمد و زودگی نیز آن  
 جیده و گرفتار آنکه آگاه کن باین و در هر چند اضعاف لطیفی که در نشان با آن  
 ما که از ان و از خاطر نشان را بنی طر آورده و طاعت و دعا و بی درسم بر نه جوی

از نامه هم که خواند  
 طوطا و بیانی که در حدیث  
 و اما بی آنکه گشت که بکام و نشان گشت  
 و در غرض همه طوطا و بیانی که در حدیث  
 حور بر صحن نور و هم در آن آواز خیز را درم نهاد  
 و بگویم غلبه می بر قوا و اعدا خاص و محبت و دوستی از  
 شواهد اختصاص مروت فی این عالم اگر ماست بدین دلیل  
 قبل البضاعت رسید بر سطح کشتی از  
 میوای جنت و تکیه بر سطح بطرفی از درسم عبودیت و تسلیم مغال گشت  
 و چون تکلف و در اسلالت ادب نشان و نشان و بیران است  
 نه شویو شکنگان و فقیران از ان اعراض نموده میگوید خدا یا  
 باوت که نامیو آید به بنیک بر خلق یکی سانی و اسلام رقعہ اخری  
 از لطف تو ما و لعل قیامت فطره زن از سه روماه قضا و آورده گهر یای  
 گرانمایه با و از کجای بحر و شی و جوی چون قاصد خیر ان تنی  
 از ان با از تصنیع اهل در معر من جواب نمی بود بدین حدیث که خضاً  
 و قناد مال و آگاه و جهانگیر باد رقعہ اخری رفته و از دولت و مدار تو  
 در دست هم دیده ز نور و هم دل ز سر و خوش آنکه شود ز در ایام شهر  
 و این نیست مایل به تشریف حضور و بعد و مرفوع آنکه بسبب توفیق مضی  
 غفلت از مقصود تحقیق اوقات این فقیر به پیاده گشت و اکثر العاش مالعی  
 معترف گشت و از ان جمله است که درین چند گاه در چند نامر بوط و حرو و چند  
 منصبی بمان آنکه بر طبق گلستان تربت یافته و چون رینو لاحت خواجۀ غایت  
 محمود عازم انجمن بود و محبت و وفادار شده که بظلیل اربعین مناظر  
 بطرود و از حسن مصروف توفیق رفیق با و سعادت زیادت و اسلام رقعہ اخری  
 لازال محمد الکبر و محمد انی اعانت الفقر بعد از توفیق و تسلیم مقربان بدوام  
 توفیر بظلم فرغ آنکه مسیح افتاد که اندک عارضه میدان شرعین عارض گشته بود  
 و محمد اسحاق گذشت می بای که شکرانه از اکثر اوقات بی شائبه غرض می مطالبه  
 عومن بکار ساز و مظلومان هم در آن مهملان گذرانند و از او سید حصول نجات  
 و بخت و و از سید علو و رتبه و سحر و سحر و اسرار و در دل تخم کوننی کاس که  
 نامام بر این به نیکی کار و اسلام رقعہ اخری بهر من الکاف و محمد و زودگی نیز آن  
 جیده و گرفتار آنکه آگاه کن باین و در هر چند اضعاف لطیفی که در نشان با آن  
 ما که از ان و از خاطر نشان را بنی طر آورده و طاعت و دعا و بی درسم بر نه جوی





[illegible][illegible]

دال مولیٰ علی  
انجام از باب الفضائل تہذیب  
جمع کتب صحیفہ در کردن  
عصبت لطف مانی آفرین  
باقی از سر زخم و سوز و درد  
و کوکب عالم از چشمه کبریا  
مندیون کنای شرف نام  
سرمه سرمه اسرار بزرگوار  
آنکه جوهر جلال و کمال  
شاد و دلجو جان

۲۹

[illegible][illegible]

[illegible]

۵۵ دریا و بحیرہ شرقی بجناب آستان اودانہ ہمارا امید ہے کہ ہم کا یہ تذکرہ ۱۳۲۳ھ

[illegible]



[illegible][illegible]

*(Handwritten notes at the bottom of the page)*



حسن عبادت و لای اسلک لطف استعارات را از نور سرور و شادمانی و افسر کرده از حلال  
مجال و خطوط و منظر غایبه گفتم بخیر فام کا کسبه الدجیم و انفس من انعم جلوه گری نمودن یک  
نمای جسم و مدارک روحانی و دیگران بنده و بهره هر چه نام تر گرفتند ماهر از مشاهده و خوش قلمی و  
رفعی آن اطراف و اکاف حدیقه صدقه اسنبل و ریحان و بنفشه و صمیران کشت و از باران سحای  
و شبنم سرشک ناز سیرب و ریان گردانیده و عکس خط سبز توای شکر قرمز رسته است باغ خاطر  
می برورش بیدار خط تو و از شبنم شکر و خون جگر و از لقا از حلاوت الفاظ شند کیم نقد و کلام  
شود از کفر من کام طراشینی و نیا شرب با القرون چنانید و شاد از نسیم روح بر و راستنم  
فوق روح گسترش مشام چشم شرب لیسون بن خنجر مخموم جامه سنگ ساندول از بن بوست  
از آن چای از دست شد سامعه از ذوق سماع و لذت سماع آن گوش و بوش سونده کاخ صلاح بنا  
چونک و اسنبل ریحان و عکس که ناگه بر کعبی رسد از عفو و در و نفوذ گوهر مال مال ساخت ناطقه  
عذرا و ستورات حنا منجی و از لباس مع حرد و قطع از کسا منقطع محل شمع و نطق و در گرفت  
با کبرگانی و دیگران کیم لیا کوث و از کجای نشان ایشان و دوشیرگانی یافت از زمین و زمین و زمین  
و نشان ایشان است به چنان آنجیت ایشان دال بر این که نیند ارد و بی ریاست زمین ایشان  
معافه و از و واج و محاط است از سراج چندان نتائج لطافت و طاق و درین روحانی شفاف کرده شد  
و این جامه بیان از ادراک آن قاصد متباین جامه بان استقصا صفا صره و حکمت عارفان و لایحه بعضی  
مینه کل کلامی به وصف آن به بوسه که قاصد از عاجز و در کسمی آن فهم و هم عارفان و عابدان و صفا عطران  
معاطفه نجابتی بر این تکلفات نشان سخن و عو و بیا مضمون نسبت شاعران نظم گسترش عاجز و صوفیان  
تجرب کشف با هم و ساجران و طالعان و به جمعیت خیر و مقرران انواع یاز و سنگسنگی و مشون با صفا عطران و کلامی  
عمن انطاع نور طاعت و منیع اسرار معنی محیط افضل الافعال معبط حلال و اهل الامال و اهل الکونان  
صاحبیت و کلامی و فی سائر الامثال و الامثال و در یاد که بر دل میریاد و باده با و نوال و و نود  
از با خجست آب و هر چند گشت این خلک اکنون نیافت و در جنب بحر محبت ادر به حجاب ازین

[illegible][illegible]

زمین سان کفین او همه تاق اگر افتد شاید که خطاب کند خورشید آفتاب آید و فزون و فزایم اگر نه منم فصل  
 روزنامه حسن انتخاب گویم عار و که از قریب سیان خمید انم این در عاشق و البه مستجاب و لالان  
 نمود و دولت و شمول نعمت غوث الاسلام و المسلمین و عونا لاصحاب الصدق و ارباب القیوم سائیده و شکر  
 نوایر اشواق و بوی خوشیاق که در مجر سینه بحال فروخته و براف عین الکمال از ان حال حب و غم  
 سیند و ابران سوخته و یکب جوف و کلمات که از عوارض و لواحق الفس السانی است به مرتب قلم  
 و اوراق که شاخ و برگ اشجار اراض سخنانی است بمنزله اطفال طوفان است ماسال غش و غنای اخلاص  
 سوار است بالقادحانک جوش بهبات بهبات به بالا گرفت است تا کی توان نشاند و خود بغرض ساده  
 و در غرض در خرمی که معاصقه با و ز آسان باشد محال شعله هفتن بخار و خشن لاجرم خانه شکسته با  
 باجه بسته دهان از ان مقوله زمزمی رسیان از و جگر بلوچ میان ننگار و سه چو نیست حدیثان شرح  
 حال و ادب زبان چرا ستم از خانه و بان و ان بد بعه اشک و لیدر که دیاب توجه این فقیه زبان  
 خانه لطافت غیر برگشته بود شبها ز خان از ان نفقه در و از آمد و کس خان از ان خود و در نظر  
 اما نمیدم که بوسیت که از فضیلت و روحی راحت بهتال در ان قید و اقبالی توان آورد و بندید که منت  
 احرام حرم حلال آن کعبه اما و اما لبت به اگر رسد حکم که چون خانه نسر ساز قدم و مخلصان  
 بنود چاره ز فرمان برین لیکن این خورده که از فضل و سهرن ارم به نوزان بجا آن معدن احسان و بجا  
 دلب و انا بنود و بجز آوردن به کار نریک بنود زیره بکوان بدون به معتمد بار بار و خاطر سگیزد که  
 لا ابا و اراذل نه قوت بهشت و ملاحظه عدم بهشت تا کرده هم صدق سید ابن آفرینم و عاشق زبان از کلم  
 انواع محرم تلاطم امواج فن باکن نهشته گشتی شوق و دریا این جت و جوا گفتم اما به چاره چون راجع نقد  
 زورق تدبیر البصیر بهتو نبر اند و ملاح نوفین سفینه امید را بسال مباد و نیر سائیده هر دم دست به  
 گشتم با و بان سنی گشتی امید زمین بجز کهن به ناره بسال گشت آوردم و جوی ابرامس کاشته  
 اسفن و حلالی هست و تا بهشت منوجه نیست که غرق به رزمه و یونین می طمین مبرو المراج و العود بعد  
 نیت او سانسک عمره و حج که بوجه توجه قاصدان و یا تون من کل جم غفین می باشد احرام با

۲۲

۲۲





[illegible][illegible]

سابقه تعارف روحا و جسمه رابطه تالف جسمانی میباشد اما چون هر آید درین ششین حکمت منوط بود  
 سیاحت و موبوطه بختی شش از هر باب و آن هنوز در مکن فوه آرمیدست و بطریق موبوطه فصل  
 پنجام در لاجرم حال آن مطلوب بجا بخت محجب مینماید و چون آن مقصود نقاب اشاعه نقاب  
 نهفته است پس باده رازنده آه اگر با صبار و کشتانی کندند قافیه سالار مست شداید بود و بوشن  
 و خود را بسبب بیای کشش رسانیده بخت که در شش بی اختیار لنگر اندازد و با دامن خود و افکار  
 را بر افراز و در سر سینه و اقرب بر صحنی متاع فقر و فاقه و کالامحبت و ملال که در سران شواح غبار و  
 و ساکنان قلاع عجز و انکار از ان بر تیر غریز زنده اند و از ان و شش نفیض نشنیده بان خمر فرغ  
 که صحنه صحنه کمال و مقبره سفایر آمانی و آمل است بر ساند اما چه سود چون طبع تقدیر ساعده غنود  
 و شرط توفیق موافقت نمرود و نه غیر محض بر بریده و بخت نشاند که بر سر مال نوبل بر چنگا بدست متاع خود  
 کشید و بخت کشتی ملاح خود را بوشش بختی از کشید ابرام از حد بچادر گذشت لایزال جبار و جان  
 منجستقامت افع با و دور آفر و اقبال از طلع ستاد و کرامت لایع و السلام رقعہ آخر انی میفرماید  
 ازین مکتبه گفته است بگوشت تو فروخته شد و زنیای چو بریا با کفر و انار بر سلطان بسو او سبده سلام  
 من بل ابریم و تحیه فضلا من بر کیم علی غرضه شش بصله و ان لم افر الا لطیف خیاله عشقت و  
 ابصره غیر از شمع من ای کاین صفت جلاله که وصف ترا شد عجب چه سامع بر ابره و در شرف بدو  
 فشانده خند خون که چند از جربت گوش بود بهر مذهب کی بود اما که بود بهر و دید و دیدار چو گشت  
 شوق و آرزو میند کبر و دست بر حضرت خداوند که غایت بهت دولت مندان نیست دولت بهت  
 پیش از انست که بر کار و و ان و مان بسنه و وسایل قلم زبان شکسته در شش نشان شد و باشد طول  
 آن میوه اما چون بنان لاجبانه و العلماء و عمده فضلا کشف حقائق العلوم موضح دقائق الهمم و  
 الکلمات الحسیه و الکلمات الانسیه لکوالاکرم الامجد نور الملت و الدین محمد از ان وقت ماز که متوطن این  
 دیار مذبه بود و توقع این فخر استقام تمام و درین غریب انتخاب کرده بود و می توانی این حجت  
 این رقعہ مصحوب و در چند شرح قضیه بمبنی فاضلیه علی مظهر از عنوان و التحیه اطهار الخ لیس الا تعقد

۲  
 از ششین حکمت منوط بود  
 سیاحت و موبوطه بختی  
 پنجام در لاجرم حال آن  
 نهفته است پس باده رازنده  
 و خود را بسبب بیای کشش  
 را بر افراز و در سر سینه  
 و ساکنان قلاع عجز و انکار  
 که صحنه صحنه کمال و مقبره  
 و شرط توفیق موافقت نمرود  
 کشید و بخت کشتی ملاح  
 منجستقامت افع با و دور  
 ازین مکتبه گفته است بگوشت  
 من بل ابریم و تحیه فضلا  
 ابصره غیر از شمع من ای  
 فشانده خند خون که چند  
 شوق و آرزو میند کبر و  
 پیش از انست که بر کار و  
 آن میوه اما چون بنان  
 الکلمات الحسیه و الکلمات  
 دیار مذبه بود و توقع این  
 این رقعہ مصحوب و در چند

در این مکتبه  
 در این مکتبه  
 در این مکتبه

[illegible][illegible]











[illegible]



[illegible][illegible]

منتهی نمرده و شتر لطمه اکر ام و احترام او بجا آورده در هر مسمی که رجوع کند ایتها ممانند و در مصلحتی که بکبر  
رساند اتفاقات فرامید که بیشک داد هر که ازین طائفه می نرود است و آنجا هر که درین طریق مهربانان  
وسیله نجات و واسطه یقین در جت خواهد بود و حق سبحانه و تعالی بکنایه از توفیق سفاخر خود خود که سزاوار  
دولت آید و سعادت و سربست رفیع گرداناد و اسلام رفیع **آخر** صاحب فضل جلی مولانا و درین طایفه است که در  
نگار گشت ناست و در عینا نظم و غزل فردی به میان اصحاب علم بخشش نویسی مشهور است درین باب  
بیان نویسی کور آنکه مال لطیف میگوید که قصیده و کز غزل درت هزار گز و دران همیشه بهانی المثنوی می بیند  
در کما هست که گوشه خاطر بجانب این فقیر میدارد و از مرز و جبهان مخصصان شناسد و ملت از مکارم اخلاق و  
مراسم شفاق میخواند آنکه هر جا که تشریف حضور دارند و فرامید مقدم شریفیاد و از مضمون شناسد و شکر اعظم  
و تکریم و توقیر تقدیم رسانند هر چند باطل و فضائل و مشاغل و مشغولی باین سفارش مضمونی نماید چون آن  
نبار از حاج و اقوال او بوده و پسر که و اندکی شبیه مندر فرمایند مرا می سبانه و تعالی بکنایه از خود در کما خواهد  
استقامت کند و بالینی و آله الامجاد رفیع **آخر** عارفه که ملازمان حضرت باو شاه دین پناه و پسر پاد  
معدلت شکاری وسیله سببی واسطه طلبی از بلاد و مملکتها و از شرف خدمت ملاقات محرم خبر رسان  
فرستاده بودند رسید و از آن حضرت بشارت اقبال و بروریشان قبول طریقت ایشان ساینده عطا  
که شاه معتمد کیش چون صد سواریشان درین و پس رفت و احسان شاه ایدر اقبال و قبول او که با مضمون این که آقا  
که پدید و دفع صدق از ایشان کی که پیش ایشان و درین چون بقی لایع و زو آن صف شان معترف و فاع بهر  
انگیز و دلهای پریشان و شکرناظرین شان ایشان و نگی اصل لیکن شاد وین می یارند و نمایند شاد  
از قید کفایت گرفته پیش هم آید اگر باین دست یاحت و و مار ایل باین بزرگترت گریه میرون از شمارند  
چون ششها صدی ندانند و چون گری از شمار غار و انجام به رسد حالشان آن باتمامه الا ان آفتاب علم  
زرافشان در جیب مهر هر روز به کف شهبه جو خوشتر شیر درخشان و بفرق خاکیان باو از افشان و طلال  
عالمی لایام و الکیا بخنداد رفیع **آخر** جناب فضائل آب لطافت اکتاب مولانا سیفی که در  
طغ غزل محسن مقال عظیم المثال اند و در صحت ذهن و دقت خیال شرف برتبه کمال و درین

[illegible]

[illegible]

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴

از این دو کتب به شرحی که در مقدمه است نقل شده است



[illegible][illegible]



[illegible][illegible]

دور که شد و او را به دست رسید و در آنجا

سرمدیه رخنه رخنه زدیکان لشکر را بکوش کرده و بهشت غنیمت لام باربل آرام میجوین است  
 بر حریان آورده است قامت قامت الفدرستی و سدا و اب محبت و دوا را باز نوده و بهشت  
 حلقه هم از حلقه گنجی مخلصان قدیم در آره رضا و تسلیم برده گشته و به سلا کرده اسیرین نیز زمان بکشاده  
 عقد ما از رشته جان سلامی از گندی طره لام دل صاحبان آورده در اطمینان سلامی خوشتر از فردوس  
 الف در رو گشته قد چو خط به بر آن الفنا خیمه هم بهمان دس با طبعی عین بشنیم به تخته مجلس که سدا  
 محل آن از شرفات سده اعلی است و آغاز و انجام خلال و جلال و جلال آن پیدا و بود و میگرد و نه ملک  
 غیر نشان معانی سید زوکی مشکین صغیر غنیار و کس جواب که محبت و بر از در اسیر لطیفه اگر  
 حروفش در جوشن میخیزد و به شرفه اثر لطیفه مکتوب در خوب محبوب سخنانی بدیع الاسلوب این وقت  
 و اگر امست بدین قیل البصار سیده لطیفه صد که منظوم دیدیم بهترش بود که توفیق حیدم به چو شرف  
 منتظم بود و جوار طبعش برایشا بینا و به اسلام رفته آخری لا اله الا الله لا اله الا الله و بده  
 الهام حلیا به نظر عرض از مندی سخن آنکه خدمت خواسته کرده که از خوابی آراوه که سرایه اما و انش  
 در ریاست و شکر نزل و شرف اود محبت ایشان مان صوت نرم است و باد را که شرف دست  
 جازم است که از زمره مجاهد و مخلصان شمارند و ظل غایت و طاعت شال حال او در خط و در جها  
 حال او و مریض جاد و اتم اصل السلام رفته آخری نوازشنامه فریغ بزم سعاد و از خوان آن  
 طالع و شعاع غیر غایت از مضمون آن ساطع نصیب به تار یک نشینان او به فقر و فاقه نامزد  
 روشنی این انجمن صدق صفا آمدن بیا این حسن بنفش زبان طه قاصد از ادراک لطیفه شرف  
 فوت عاقبه عاجز و بطول کلیل صد عینه ذلک کلام و به شعر الفضا انتظم منه ذلک نظام به کمالش با فخر جان  
 بخش فیضی که با جامه خوشتر و شکر آید به خوش آن نخل که از این طب سجا به خوش آن شکار که  
 از این شرفی و خامه او در مقابل آن از مقام عجز محال چشیدن نیست و نامه او به معارف  
 آن جزو طیفه و عاچیدن می سجا به تلمذ و تربیت بخش او حضرت با و شاه صاحب شوکت سید عالم  
 مطالب هر حاجت گرداناد و بوسله آتش در جبالند و مقالات از جند رساناد و اسلام الا که ام رفته

بهشت غنیمت لام باربل آرام میجوین است  
 سرمدیه رخنه رخنه زدیکان لشکر را بکوش کرده و بهشت غنیمت لام باربل آرام میجوین است  
 بر حریان آورده است قامت قامت الفدرستی و سدا و اب محبت و دوا را باز نوده و بهشت  
 حلقه هم از حلقه گنجی مخلصان قدیم در آره رضا و تسلیم برده گشته و به سلا کرده اسیرین نیز زمان بکشاده  
 عقد ما از رشته جان سلامی از گندی طره لام دل صاحبان آورده در اطمینان سلامی خوشتر از فردوس  
 الف در رو گشته قد چو خط به بر آن الفنا خیمه هم بهمان دس با طبعی عین بشنیم به تخته مجلس که سدا  
 محل آن از شرفات سده اعلی است و آغاز و انجام خلال و جلال و جلال آن پیدا و بود و میگرد و نه ملک  
 غیر نشان معانی سید زوکی مشکین صغیر غنیار و کس جواب که محبت و بر از در اسیر لطیفه اگر  
 حروفش در جوشن میخیزد و به شرفه اثر لطیفه مکتوب در خوب محبوب سخنانی بدیع الاسلوب این وقت  
 و اگر امست بدین قیل البصار سیده لطیفه صد که منظوم دیدیم بهترش بود که توفیق حیدم به چو شرف  
 منتظم بود و جوار طبعش برایشا بینا و به اسلام رفته آخری لا اله الا الله لا اله الا الله و بده  
 الهام حلیا به نظر عرض از مندی سخن آنکه خدمت خواسته کرده که از خوابی آراوه که سرایه اما و انش  
 در ریاست و شکر نزل و شرف اود محبت ایشان مان صوت نرم است و باد را که شرف دست  
 جازم است که از زمره مجاهد و مخلصان شمارند و ظل غایت و طاعت شال حال او در خط و در جها  
 حال او و مریض جاد و اتم اصل السلام رفته آخری نوازشنامه فریغ بزم سعاد و از خوان آن  
 طالع و شعاع غیر غایت از مضمون آن ساطع نصیب به تار یک نشینان او به فقر و فاقه نامزد  
 روشنی این انجمن صدق صفا آمدن بیا این حسن بنفش زبان طه قاصد از ادراک لطیفه شرف  
 فوت عاقبه عاجز و بطول کلیل صد عینه ذلک کلام و به شعر الفضا انتظم منه ذلک نظام به کمالش با فخر جان  
 بخش فیضی که با جامه خوشتر و شکر آید به خوش آن نخل که از این طب سجا به خوش آن شکار که  
 از این شرفی و خامه او در مقابل آن از مقام عجز محال چشیدن نیست و نامه او به معارف  
 آن جزو طیفه و عاچیدن می سجا به تلمذ و تربیت بخش او حضرت با و شاه صاحب شوکت سید عالم  
 مطالب هر حاجت گرداناد و بوسله آتش در جبالند و مقالات از جند رساناد و اسلام الا که ام رفته



آخری رقعہ جاوے اور فی الحال ہر مہینہ ایک بار آجائے اور اگر کسی کو اس کا علاج نہ ہو تو اس کو  
 اگر وہ رقعہ لکھنا چاہے اور اس کا نام لکھنا چاہے اور اس کا نام لکھنا چاہے اور اس کا نام لکھنا چاہے  
 بشکون برائے جمعہ و زوال جمعہ کو رقعہ لکھنا چاہے اور اس کا نام لکھنا چاہے اور اس کا نام لکھنا چاہے  
 رقعہ لکھنا چاہے اور اس کا نام لکھنا چاہے اور اس کا نام لکھنا چاہے اور اس کا نام لکھنا چاہے  
 ان سو اوپر نوشتہ رقعہ کو رقعہ لکھنا چاہے اور اس کا نام لکھنا چاہے اور اس کا نام لکھنا چاہے  
 وادو بعض عرصہ مساندہ می شود و در وقتیکہ بر لعل از آن نور و لامع خلوص اعتقاد و حبست شوق دل تابند  
 میگردد و بمع رضاسمع مباد و نظر ارتقا شوق و حزن حیات ابرام برین مراسلہ و مجوزگ نامی با تمام تمام  
 برین مقامات تنزل بران خیر تواند بود و مرتبہ بی نظیر آن جہان کی سد برج و والا ہر زمین لکھنا چاہے  
 لکھنا چاہے و بخاک راہ کیسان بود و در فروغ مہر و اوش سرنگی زیادت اظہار و محبت و آرا  
 غالباً تسار او و الاحتمار و طیفۃ الدعا اجد و اجر کس و می بین ملک پیر و بسیار و ملک پیر و فرخ  
 بسیار و بد بیکس چھ ملک جهان بیدار نیست بدیش بیل ملک با بدار باد و تمام رقعہ آخری لکھنا چاہے  
 و اما الیہ اجون سے در تمام ان باہ جو گردون گردید ہر شام و صبح اشک شوق گون گردید چون جسمہ خود  
 نہ خواو آید بیرون و بر خاک زمین جاوے و ان خون گردید چون خبر این واقعہ ہا لکھنا چاہے و مصیبت شامہ کہ فرستاد  
 در تاثیر آن بر بندہ و دوا مل و موجود عالم بان مسا و بیکد گردین فقیر حقیر متحن رسیدہ چگونہ شرح ہم کر  
 سماع آن کچھ شیعہ خاطر بران آوڑہ کہ برسم بران فقیران و بر قاعدہ اصحاب دت نہ ارباب راو  
 بدو کہ خامہ فکرہ رشہ چید برسم رسیدہ و ہو کہ تمام اندیشہ کلمہ چید و رسم رسیدہ اما ورق رفت گرد و سیا  
 غلط نموہ خامہ چیدین حرف سر و نیا و در و دوات جز باین نکتہ دبان کشودے کامروزیہ کریم  
 نذ ان کردہ و ارمویر گری یکیزہ موکم توان کردہ از قافیہ و مع فروغند لب خوشین کامیہا بجز از خاطر  
 خودم توان کردہ و از تعلق جان یک نورفہ پیشین گرفتہ راجحت و منفعت جاوے و انصاف و ارادہ  
 طبع و دراک غریبگان تمام رسیدہ از نسیل نسل و خرفات فانی و صرف و اسلام رقعہ آخری لکھنا چاہے  
 لارباب الہدایت و رجا لاجباب الغوایت بعد از رفع و عام فروغ اکملہ و رقیہ لاجباب رقعہ کہ خود را از

۱۲  
 ہر مہینہ ایک بار آجائے اور اگر کسی کو اس کا علاج نہ ہو تو اس کو

ہر مہینہ ایک بار آجائے اور اگر کسی کو اس کا علاج نہ ہو تو اس کو

سک خادمان سیدار دوازده ملازمان می شناسند و متوجه آن صوب بود و صواب نمودگسائی این مقام  
در آن خوار بوسیله این حاجان حاضر شریف آوردن الدعا و صبر و الوداد و مخلص لاعتقاد السلام  
رقعه آخر تحیه من الله ببارکه و طیبه علی المجلس لئلا یلحق بالانفعل فی الموقف الا انفقوا الا کره  
الاکلی عیش الدائم البهیه و البقی و السید العلامه و السید المکرر انصر و رضی الفضل بعد لبوبها الا انهم  
ابن انصری من لواصف الیکل فضیله بنو شیه فی الناس فیهما کراما البعد فلما شرف السید شرف  
الاجل لادباً بقدمه الشریف و غم المراجعة الی ملک المجلس لاجل الموقف اسما صحبه هذا انحدت عجا  
اخطبناهم و اذکر لطیف مقابلهم المرحوم بکلام الاخلاق ان یفعلوا فی البجرات و لا یجزمونی من صواب  
و هو انهم و الدعا یظهر الغیب باقرب الاجاب و السلام و الاکرام رقعته آخری بعد از عرض تحیت  
تسلیم معروض نماید و کذا رافع این نیاز نامه مجید و شیخ مجید که با عن جبرانه شیخ بزرگوار و اکابر ارباب  
حیدر بصره و اعضاء دین در کوه دربار روز اربعه و اربعه مالوف تافته و قطع با دیو خود شرافت و رحله  
وی قوت اقدام است و فائده این مجرم خیالات او با هم نه و در شب مقام در یک منزل نه و در روز آرام  
در کجائی کسب معیشت کسان را بدو تاست از آن و در بارگاه شرفش را بدو تاست از حدیثی نیست و چون  
طبیعتش خالی از غمی بود و نه الکس که هر جا عصا در کوه بزمین بپردازد از خود را بقوت لایموت قوت و  
سعد طبعش را بطبع شیرین با شیر و میوه شمع رساند و کف امیدش بدین کار و یاد و سرخ و یا سفید گردید  
نه و فضل جود اهل دل کند چرخ بداند از غیر ازین جزو غمی به بدیدار بود در آن کجائی به بخوابد و بوقی بخوابد  
لا یرال لزال شفقت و رحمت مهت بلذات شامل فیض ان حاجت بدان و اسلام رقعته آخر تحیه  
من الله ببارکه و طیبه علی المجلس الخوف بالجد الغلی و بالعز و الاقبال و العلم و البقی و الدعا بعد فلما صلب  
الرقعه الشریفیه و الحقیقه النقیه منبیهه علی سلاله ذاته مقتضیه عن استقامه حاله شکر الله علی ما اولی  
عن برود ما من الذوق و المحذور و حده علی حاصل الدعی بعد طالعها من البهجه و السرور و حتم انها  
لباس الحبه و الاخلاص و القابله بامیان العبودیت و الاختصاص کنه اعزت خوفا من السمعت الا  
عن کثیر ما یسته اهل الانشاء و اختص علی ما یوجب الاحادیث طائف الدعا یمیم الالعیاز

سک خادمان سید و عازر و ملا و انقی شاد و متوجان صوب بود و صواب بود گستاخی این معاند  
کردن خود را بسید این جانب خاطر شریف آوردن الدعا معا و صديق الوداد و طوموس لاعتقاد السلام  
رفعه آخر ختیه من الله ببارکه طیبه علی المجلس لک و لک المولى الاغنى عن الموقف الاغنى لاکست  
الکلی عیش الیک الخیر الهدیه و العقی و السید العلامه و السید المکرر انصر و عن الفضل بعد لبها الا انهم  
ابن انصری من لواصف الیک فضیله بنو شیه فی الناس فهو ساجد اما بعد فلما شرف السید شرف  
الاجل بلایا بقدمه الشریف و غم المراجعة الی فک المجلس لک و الموقف لک محبته هذا الخیر  
اخیر بلایا و ذکر لطیف مقام المرحوم بکلام الاخلاق ان یعرف فی البجرات و لایحرمونی من معانی  
و هو انهم و الدعا یظهر الغیب قرب الاجاب و السلام و الاکرام رفقه اخری بعد از عرض محبت  
تسليم معروف و خادیم اندر افع این نیاز نامه مجید و شیخ موبد که با عن جده از منشی بزرگوار و اکابر بادار  
چند بار حضور عصا و برین در کوه در بار و از او بد مالوف نامه و قطع ما و یخود شتافته راحله  
دی قوت اقدام است و قافله آن بجوم خیالات او با هم نه و و شب مقام در یک منزل نه و و ز آرام  
در کجا نمی گزیند کسان را بدو شایسته از آن و در بدایتش را بدو شایسته از حد طوی نیست و موت  
طبعش خالی از غمی و قبول نه انکس آنکه هر جا عصا در کوه بزمین بنهد از حد نور الموت لایموت و موت  
بعد طبعش را بطبعه شیرین باشد و بجهت شمع رساند و کف امیشتن بدین تیار و یاور و سرخ و یاس سفید  
نه و دخل جو دال کند چرخ بنهد از غیر ازین جو و خلی به بدینار بود و در آخر کجی به سجده بود و درین سخن  
لازال نال شغفت و محبت بهمت بلند ان شامل خیران حاجتمندان بود و اسلام رفقه اخری  
من الله ببارکه طیبه علی المجلس الخوف بالحد الأعلى و بالعز و الاقبال و العلم و العقی به اما بعد فلما صلیت  
الرفقه الشریفه و الحقیقه المنطقه منبیهه علی سلامه و انه یفقه عن تقاسمه حاله شکر الله علی اوتیل  
عن و در دامن ازوق و انصاف و رحمة علی حاصل شد می بعد طالعها من السجده و السجده و السجده  
لسان المحبته و الاخلاص و قلوبها بیان البعوت و الاختصاص کنه اعنت خوفا من السمعت الا  
عن کثیر ما هسته اهل الانشا و اختصرت علی ما واجب الاجاد و طائف الدعا یم الامیر

وبقیة فی ناسا ما کن البقاء و السلام الا کرام رفعة اخری ای طلب یکدل مکروا بد  
 من حبیب لایروم الا و ما بد از لذت وصل دولت یارب بد نفس احد کشنا محروما بعد از عزم  
 شکستگ و نیازمند غرض داشت نوابک بیتا حضرت خداوند انک حضرت سکو اعظمی که چندان است که  
 از ان یار رو اداوت برین شجاع بود و از ستم اداوت کمال عار است تا انصاره و صفای اقدار تحصیل علم  
 کرده و حال محراب بن ظهور یافته و عنان سعادت با نصرت تافته اسیدست که بذلت خدمت بیرون  
 ملازمت برسد نظرات مطلق و احسان بخاطر گردد و و از ان محفلات فضل و آفتاب محظوظ دولت  
 و دو چنانی و سعادت جاودا تحصیل باد و اسلام رفعة اخری نامه با محو بیتا بگرانی که تا دین و بنگار  
 خرقه افتخار و پیرایان اهل تجرید خلعت افتخار را با نشانیان بیگاه تفرید تواند شدست استینش حوجب  
 عطاران عطر بر فرق مقدسان باران علم و دوش و ذوق و وقت حال و دین از نقد فقر بالا ان برین  
 مجوران از کس مناصبت محو رسید با دکار خانه صوری و مسکو بد و کاه مفر و زنده با نفس عیسوی  
 نامه خوش و صغیفه دلکش و از شرف ملوک و کور و دالار علی حلقه پیشگاه برین محض غمیده قنار  
 بوسید کشاد و خواند و بر دیده نهاد و انصاف آن انظار اعطاء اصناف رحمت و ثنا و ضراحت و تعالی  
 میورد و خوش فاقن ملال الا کثر برین مقدار اقتصار کرده میشود دعایات از لک کفایات ابدیه مقرون با  
 و اسلام الا کرام رفعة اخری من جابیم و یار غرام باشد نامان اشعارم حله و آماشد آن که  
 براه وصل و صرف کمند آن یایم از عمر که باقی باشد قرب بادشاه مفضل عدول خیا نچه بر بر بختند روش  
 دل ظاهرست بهترین وسیله است در تحصیل مساوات دینی و دنیوی و کفیل سعادت صورت و مسکو بد کبری  
 از یابی افتادگان بان میرست و یار دغان از دست اوگان بان مقرر چنان اشعار می افتد که صفت  
 ایشان در ان باب تمام تمام دارند امیدوار چنان است که آن روز بر روز خیزد باشد و سعادت بعثت  
 و ترقی و بان سبب بمنها امید و دلش جاود برسد مدینه وجوده و اسلام رفعة اخری علی السلام  
 با ال السلام سلیم و دلکش شود اما و غرض از شرح اشتیاق کیف و لایق بتفصیل است و کثیر  
 کلامی با عالی کلام الا کرام که با طحرونش و طحرون حدت زمره رسد کنایه و قاعایات برین متعقبات

ایں آیتوں کو قصہ نامہ کہتے ہیں  
 ۱۵ ایسی آیتیں کہیں  
 ۱۶ جو درود ۱۲ سے آغاز ہوا  
 ۱۷ اور ۱۸ سے ختم ہوا  
 ۱۹ کہ جس میں آیتوں کا شمار  
 ۲۰ ہے جس طرح کہ آیتوں کے  
 ۲۱ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۲۲ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۲۳ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۲۴ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۲۵ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۲۶ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۲۷ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۲۸ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۲۹ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۳۰ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۳۱ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۳۲ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۳۳ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۳۴ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۳۵ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۳۶ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۳۷ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۳۸ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۳۹ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۴۰ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۴۱ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۴۲ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۴۳ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۴۴ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۴۵ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۴۶ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۴۷ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۴۸ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۴۹ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۵۰ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۵۱ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۵۲ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۵۳ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۵۴ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۵۵ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۵۶ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۵۷ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۵۸ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۵۹ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۶۰ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۶۱ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۶۲ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۶۳ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۶۴ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۶۵ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۶۶ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۶۷ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۶۸ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۶۹ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۷۰ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۷۱ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۷۲ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۷۳ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۷۴ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۷۵ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۷۶ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۷۷ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۷۸ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۷۹ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۸۰ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۸۱ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۸۲ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۸۳ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۸۴ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۸۵ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۸۶ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۸۷ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۸۸ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۸۹ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۹۰ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۹۱ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۹۲ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۹۳ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۹۴ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۹۵ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۹۶ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۹۷ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۹۸ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۹۹ میں ہے جو آیتوں کے  
 ۱۰۰ میں ہے جو آیتوں کے



این خطه فاضل را نوار اینجا نامنه  
 در مقام اتحاد و مانگونی که خطاب  
 کرد و بی نام او اینجا نامست  
 به خطه از آن صحیفه کشف اصول  
 چون لوانع تفرقه خلافتش  
 و این خطه را می گویند که  
 عشق الامیر و مدعیین  
 شراع و التبع بولت اتصال  
 نمود که کارگاه است  
 که می گویند که در یک  
 جوهر فیروزه است  
 اندازن فیروزه است  
 علمی که هست  
 و متبک این علمه  
 آمد آری آری  
 در معنی وحدت  
 آتی به این  
 سه آدمی  
 غایتی است  
 لم یزل  
 مجوس خورشید

این خطه فاضل را نوار اینجا نامنه  
 در مقام اتحاد و مانگونی که خطاب  
 کرد و بی نام او اینجا نامست  
 به خطه از آن صحیفه کشف اصول  
 چون لوانع تفرقه خلافتش  
 و این خطه را می گویند که  
 عشق الامیر و مدعیین  
 شراع و التبع بولت اتصال  
 نمود که کارگاه است  
 که می گویند که در یک  
 جوهر فیروزه است  
 اندازن فیروزه است  
 علمی که هست  
 و متبک این علمه  
 آمد آری آری  
 در معنی وحدت  
 آتی به این  
 سه آدمی  
 غایتی است  
 لم یزل  
 مجوس خورشید

این خطه فاضل را نوار اینجا نامنه  
 در مقام اتحاد و مانگونی که خطاب  
 کرد و بی نام او اینجا نامست  
 به خطه از آن صحیفه کشف اصول  
 چون لوانع تفرقه خلافتش  
 و این خطه را می گویند که  
 عشق الامیر و مدعیین  
 شراع و التبع بولت اتصال  
 نمود که کارگاه است  
 که می گویند که در یک  
 جوهر فیروزه است  
 اندازن فیروزه است  
 علمی که هست  
 و متبک این علمه  
 آمد آری آری  
 در معنی وحدت  
 آتی به این  
 سه آدمی  
 غایتی است  
 لم یزل  
 مجوس خورشید



۱۲۷۱

[illegible]

۱۔ کناحروف آه سیم

سرفراز و عزیز  
 شہزادہ بیک و پرنسپال  
 اسکا کہ ۱۳۱۵ء  
 بھنگ وال مشور نون  
 مضمون واداشت ہے  
 قرب ۱۲۱۵ء  
 خان اور ان کے ہم  
 واداشتہ  
 مسیح و ہندو  
 الکی کے

۵۵  
 کربان بپوشید ۱۲  
 شمس و کواکب را بپوشید  
 زنده بودیم و کوهها را بپوشید  
 دود و دود سلام بپوشید  
 کریم بپوشید  
 غایتش در دنیا بود  
 سبقت نماند از دست  
 با نماندیم و رفتن  
 بس از نماندیم هر چه  
 همه چیز میوه  
 از نماندیم  
 همه نماندیم از نماندیم  
 ۱۲

*(Handwritten notes at the bottom of the page, likely bleed-through from the reverse side or additional commentary.)*

[illegible]

حسرت و آه از آن تر غلام  
ست تو چشم زده و لب از آن طار  
کردن در دو بیتی که بر کبریا  
چو گوشت پخته مرغی خوش خنده

درد یکدیگر کشیم سدا غامضه  
فرا بیکر میسر است بهر دست  
آوردن این کتاب به پیش  
آوردن و هر دو در حق تعالی

بسیار مودت و محبت هم ای  
بی تو اگر کسی را بد  
آوردن اسرار و مودت  
آوردن سیات از آنکه خوشتر

در یکجا احسان و  
بخش عجز و ادب













[illegible][illegible]

روزنامه کیهان شماره ۱۱۱۱





تلفظ و نحوه و این  
 سواد می باشد و این  
 است بصفات مذکور  
 شفاست و اینست  
 هر دو از باب تفصیل  
 بلکه انفسهم کردن  
 دانده خود درون پاک  
 لیکن بقیه در عین  
 و بعضی است این  
 انفسهم کردن  
 او بی خبری و اینست  
 انفسهم کردن بر  
 علم کامل و اینست  
 ۹۳

تلفظ و نحوه و این  
 سواد می باشد و این  
 است بصفات مذکور  
 شفاست و اینست  
 هر دو از باب تفصیل  
 بلکه انفسهم کردن  
 دانده خود درون پاک  
 لیکن بقیه در عین  
 و بعضی است این  
 انفسهم کردن  
 او بی خبری و اینست  
 انفسهم کردن بر  
 علم کامل و اینست  
 ۹۳

تلفظ و نحوه و این  
 سواد می باشد و این  
 است بصفات مذکور  
 شفاست و اینست  
 هر دو از باب تفصیل  
 بلکه انفسهم کردن  
 دانده خود درون پاک  
 لیکن بقیه در عین  
 و بعضی است این  
 انفسهم کردن  
 او بی خبری و اینست  
 انفسهم کردن بر  
 علم کامل و اینست  
 ۹۳

حققتا جبرالی گفت گفتند شیخا این همه تحقیق چه رسد باب افاوت کرده گفت و اما که اگر  
 خرد چشم خود و بگوید اندک من بخت حق سبحانه و تعالی حاضر باشد از علوم اولین و آخرین بهتر را از  
 و دیگر اکابر است این تو بگفت ای امیر ما غم میگیرم که طاعت علی بن ابی طالب اگر این خاک تو را با نوازش  
 آلوده را پیش رتبه خود بخت حضرت چه قدر تواند بود و مقصود از عرض این کلمات اظهار استغنی و تمسک  
 بر احوال خود و اطلاع حاجت تنبیه نیست عارف اگر را به مجموعه سعی نجات الانس من آنحضرت بعد  
 از مقامات و حالات و در ایشان معارف مقالات ایشان جمع کرده شده بود و گفته آن مجمع حکام  
 اسید و اگر چنانست که مواظبت بر مطالع آن سخنان نال غم و در آن محبت دولت حسب ایشان جمیع  
 تمام حاصل بدی علی الاطلاق و این آله الصلو و السلام رفقه آخر کلمات آنکس که باینش میفرمود  
 طاعت رفقه ازین بود که شما را در این سفر فی انفسی البهلا اودر غیر مقصود و مرا به نقد گفت از غایت  
 راست طاعت که کوفی سبک و در قافیه ابا عبدین گفته است از بهرستان احوال مقامات را با  
 ولایت چیده و نوا و ایت از بهرستان از و اق و مواجید اصحاب کشف و کرامت رسید و محبت  
 نشینان مجلس بهم است و اگر از اقباله قبال مقبلان خوانند رویت و اگر گفته مال صاحبان گویند  
 بان سر است بر ما که در فرو بسته در بند کشاوی می شود و بار سفر انجای می بند و هر جا که سرشته گشته  
 میوند مرا و میوه هر سرشته مال انجای میوند و امید و اگر چنانست که چون ازین گذشته بود که حان  
 ازین نوا و به چاشنی بجام ذوق و وجدان ایشان رسیده است که بگویند گل باب گلشن گشته و در بر میوم  
 میوه شتابند باغ خود و بیند باغ را طیف باغبان به با باغبان گشته و زگلزار باغ خود به لایزال شادان  
 غر و جلال بنظرات لطف ایزد تعالی محوشت باد و آفت عین الیکمال از حبه آن جا و جلال  
 معرقت به آن بزم کرم که جام احسان آنجاست به و شاد روزگار آسان آنجاست به جانزاد  
 خلاصه غیر سخن گریز موم خلاصه حان آنجاست به که گشته فقیر فلان فوتمه ند و سوا و گفت انفسهم  
 عالم سوا و السلام و الاکرام رفقه آخر کلمات آنکس که باینش میفرمود فی حاکم فی حضرت من ثم به اقباله که  
 بجهان عمر بجان باطن حضرت شکان سادت حاکم چون القات نامه شریف باین ضعیف رسیده

تلفظ و نحوه و این  
 سواد می باشد و این  
 است بصفات مذکور  
 شفاست و اینست  
 هر دو از باب تفصیل  
 بلکه انفسهم کردن  
 دانده خود درون پاک  
 لیکن بقیه در عین  
 و بعضی است این  
 انفسهم کردن  
 او بی خبری و اینست  
 انفسهم کردن بر  
 علم کامل و اینست  
 ۹۳





پہلے اس وقت پر اس وقت

1941

بسم الله الرحمن الرحيم

سید محمد تقی

مجلس

مفتی محمد رفیع

طاهر بن محمد

سید علی گڑھی

اشاعت

۱۰۰

برائے کتبہ کتبہ

مفتی محمد رفیع

مجلس

[illegible]

11/11/11

منہ فائدہ

20

مستند ۱۱۲

از این جهت

فصل پنجم



...

11-12-1944

بخاری

25

10

104

این دیاریم و مکرده و غیر از کسی پرستش نمانم زوگان هر چند واقع حضرت خواصه بیتی است عام  
ملت و نسبت کاخ امام شک نیست که تفتخه که بر رخ باریست و ماحلا میفره اند و دعو  
اختصاصیکرده اند از مقله مکارم اخلاق و مرسم شفاق خواهم بود و عجب حال که تا آن سال  
رقعه سحر آفریده و در معنی لب تفتخه بچینانید و قدم تو در درخت جانید حق سبحانه و تعالی روز بروز ملاوان  
ایشان را توفیق یافت قواعد و روشاغت عوالم قوت زیادت گرداناد و اسلام الاکرام مقصود  
احمر کشاد اریکیانه شاد و خندان مکرده بچایه که از دست غم جان بفرود و رانکه طریق بطن احسان بر  
و شوار عالم سده سان که در نوایش نامه نه گشته خامه غیر ایشان و بران کبیر ایشان شده بود و سلک  
لطف جمع پریشان و هیچ شوق و شفقت ایشان گشت لغتی نیستند که زبان قلم از شکر گذار قاصد بود  
و قلم ربان از سپاس آرد آن عاجز می نمود و لاجرم حکم الدعا بطهر الغیب شرح الاجاب و اقرب  
الاشجاب و در گوش دل زبان جان پیوسته وظائف دعا گوئی و مرسم رساجو بجا آوردند و بجا  
و این است که با جابت مقرون شود و از دیار دولت و زرقون گرد و واقع حضرت خواصه بیتی  
عام است و نسبت کام امام امید است که بابد و اطلاق جابه و حلال حضرت سلطنت شکار خلافت  
سپاه ملامی باید پرسش و لا و عظام و اخلاف کرام ایشان از نکام اخلاق و لوازم اشفاق و در  
نماید و افاقیه که مولانا فقیه الدین که از مینگاه عجب مقدار گشته بود و اولاً بعض رساییده نشد تا آنکه  
سازد استکایت گوناگون خرم زاده و ادا و عدالت و سعادته و در خاطر ملازمان گرد و چون ثانیاً خرم  
شد که در مرتبه بدید و تحقیر آن که صدق را به تغیر و تحریف پس به پشاییده و خلاف واقع سبب علی  
رساییده حکم ضرورت عرض داشت کرده شد شاید که مجلس سالیون رساییده هشتاد و سه که منصف  
و مبسم میرد به جاش اجل از تنگ نمی پذیرد و مایور کند عقل که لنگان لنگان به آید سر راه بر لیلان  
گیرد دولت و در جهان سعادت و جاودا مقدر میسیرد بالبنی و الاله الامجاد و رفیع آخر کثرت یون  
رسید از گنبدین سیرا به بر محنت دیده را داده چشم روشنی به نامه مکران کام و لم آید دست به  
شکران باید بعد و فرزند چون به بعد از عرض نیاز متب و شکسته و شرح تعلق و دوستی که تسبیح

سید نفیس  
 حکیم اسکون مال و  
 سید موصوہ الزکاء  
 یوسف و زینب  
 انوارت ہدیہ  
 سید اہل قلعہ  
 گروانیہ  
 خود کمال



الفرق بين

ایم جی بی بی

فردمیان بزرگان زندان

از هیئت مدیره

این کتاب از علم کلام است  
از استاد علم کلام

۶۸

عبدالمجید بن محمد  
محمد بن عبدالمجید  
محمد بن عبدالمجید  
محمد بن عبدالمجید

و فرشتگان را

خلفہ علی بن ابی طالب

بابیہ علیہ السلام  
شومہ ۱۲۰  
۱۵۰  
۱۵۰

دار که صدر از وی قبول نموده و حرم وی عیون فرموده تضرعاً لمحوط گرد و او حسن عیون مخطوط است  
ستادم باد و سعادت آمد و هم اسلام رفعة آخر لازال قدر کم علیاً و عفو قدر کم مین لاعالی  
جلیلاً و دل و کتیا الهی شاد و خاطر نسو و رغایان آزاد است که در مخرج بکمال خلاص رقم  
باشد که بدین بنیاد آیم با و تاجان استماع می افتد که تحت ایشان اجتناباً تمام از مخطوطه استجایا  
و رسوم واقع است و اقبال کلمه مذکوره ارباب معارف و علوم حاصل امیده و آری خجاست که حق سبحان  
این قلعه به رسم وارد و ایش از ارباب طریق طریقه شرف کتب طریقه ایشان از هر چه از ان گوید  
مصرف دارد و با نچه ناگزیر است مستوف و اسلام رفعة آخر رساند از دست قاصد نامه سو  
و فاداران نه نامه کاغذ پر بر سر زهر دل نگاران چنان معلوم شد که به پیش دم و قدم این  
مشرقی اشیم محادیم سید عالم مقدم شریف کرده اند امید است که عنقریب این دولت بوصول رسد  
و این سعادت بوصول انجاد مفاصد بر وجه اکمل حاصل باد و مطالب بر طریق اجل متوصل  
و اسلام رفعة آخر می هر چند که شوق و تند خویتی بهم نه میل دل عالمی بسبب بهم بدین  
سرفراز شکویتی بهم نه کبشاسر زلف را که ویت بهم نه امید و آری خجاست که هر چه مقصود کرد  
بسیار به سبب موارست عنقریب کشف و مشهور گردد و اسلام رفعة آخر حلت بهم  
انهم بهم نه هوا و کما یک عظیم از دم من تلغیم زلفت از غمی دینی طلی کتاب شیخ اعظم بعد از  
رفع شکستگی و نیازمند مرفوع نواب کامیا حضرت شهر یاری خدا و مدد اهل اطافه و عارفه علی  
المفارق السلیک که در نیولا مجمع لطائف و معتول طوائف فلان بر اجل نزول و ارتحال سینه  
احرام حرم آن کعبه جاوه جلال سبه بود لاجرم فقیان مخلص در ابوسلیمه و خواطر شریفه ایشان  
گذرانید و انواع تضرع و تضرع لموقوف عرض ساینده تمتل که شاره الیه را بنظر التفات اتمام  
مخطوط دارند و او باید اگر ام احرام لمحوط دارند و از مراد اگر ام احرام مخطوط دولت و جهان و  
سعادت جاود امیده و اسلام و الا اگر ام رفعة آخر هر کس که عشق ساز آید به نظر تضرع  
جمله سرفراز آید و در آن رشته اسن عیون و ابان بعد از دست شدن آن به بان باز آید و چون

۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹۱۰۰

[illegible]













تو صد ذوق داشتی در سر و بیک سلام توان زانهار چندان کردی در زلفک کنو  
سد انجای نیست به در و زمین تجسته فرجامی نیست به گامی نتوان رفت  
که رسته دلی به شمشیر جفا کشیده خود کامی نیست به آذر بحر خاطر شاه جهان  
پناه به لطیفی که عقد لولوزان شرمسار شد به شعر لطیف کسنگیر وصف کرده اند  
از لطف طبع او گهر شاهر شد به باد همیشه منتظم سباب و لبتش به زمینان که نظم ملک  
بد و مایه ادر شد به خوشحالم از طالع اشعار آن که هست به نجم سعادت از افق بفضل طالع  
اناکه در زمانه لطیف نشانه اند به عاجر بنه اند بشیخ مطاش به جانا که بود و لغیم مایه ادر  
بر آتش فرقت جیم انارش به ذاب سحاب کلک کوهر بارش به با سونو حکان جز  
این سباده کارش به سقیلا آیم مصت مع رفقه کانت مرا حلتا بهیم و طاناه  
رجبوا الی او طانهم فبکلت به افرا جا بجا بهیم انجانا به باد روزی که در منزل  
قرب به با تو همراه بهم سفر بودیم به در مقامات وصل کام و زبان به دست در دست  
کیدر بودیم به قطعه این نامه چه نامه است که چون طره خوابان به صد جوده خولی است  
به هیچ و خم او به وین سرم از قلم گشت که با او به صد جان گرانایه خدا قلم او به آمد  
نسیم سلسله مشکبوی دست به زنجیری در دول دیوانه سوئی دست به این نامه نه نامه بایه  
بر طری است به تحویل نشاط و عیش را خوش سببی است به زمینان که بود مختصر و سر  
گوئی ز خواب الکلم منتجی است به چه یار آن دارد افتاده شود که پیغام سوئی سنان  
فرستد به همین بس که بهر تیش دعائی به بزمین بر شده چرخ گردان فرستد  
چو آنم منزل نبود که آیم به میان مخلصان اندر شاره دعائی می نویسم بر جواشی به سلا  
سیر شتم از کناره به شاه که ز صفتش عدد دیده شکست به بارغت او اوج سپهر آمده  
است به درومی که ز دشمنان ملک دادش دست به المشرقه که صحبت پیوست به  
به رفتی تو دمن مقیم گویت باشم به وز باد صبا وزنده بویت باشم به شب خفته بباغ

سازد و اندک شایسته  
بگفته از این روزها  
گفته است دوستان  
بودند و در میان  
و این نوشته است  
و در میان  
خوشی های این  
بعد از آنها اندوه ۱۳۸  
۷۴  
طی سلسله شکستگی  
گفت است از این  
که سلسله ۱۲۰  
الحکم از این  
از حضرت رسول الله  
صادق علیه السلام  
دارند و عادت کم  
نعمه برنده بیاورد  
فغفر له

معلمہ یعنی بلند شدہ ۱۲ شہ وستان بفتح دال علیہ یعنی نزدیک فریب ۱۲ +



## خاتمه الطبع

فضاحت عبارات فصیح بمن حمد مبدعی است که بدائع و دواعی ایجاد فقط از قلم قدرت اوست  
 و بلاغت فقرات بلوغ به منین شناسی صانع است که صناعت تکوین رمزی از نگار خانه قدرت او لسان  
 بس خجسته در بیان ستمه از او منش لال زبان طلیق نامه اجمال اظهار ستمه از کمالش محال و  
 لغت قداس سحر و اوتان خلاصه کونین است که بر تو کار انوار جالبش برکش و قمر یافته و ماهیچه کو اسیا  
 خود را از فلک لافلاک بلند تر ساخته قضیجان جهان کلام بحر نظمیش اصله بگوش و بلیغان مان  
 باز آیدان سحر تجانش خموش صدوات ذاکات سحر بارگاهش و آل اصحاب و الا با کجاست  
 اما بعد شتاهان عبارات رنگین مشوقان منشآت و نشین بر اصلائی که درین احیان خوش  
 توانان سافل بهر مقام بی نظیر که هر فقره از ان بهار و انش است و هر کلمه عیار بیش حکیده  
 کلام عجب به نگار و نتیجه طبع کو هر بار با بلوغ بلعای فرس و حجاز پس در انش از یکتا به معظم عظمی محمد افان  
 عبد الرحمن جاعلی الله در حبه فی اعلی علیین بنگ انام خادم علماء کرام محمد یعقوب  
 غفر الله سیاه علی حسن الاسلوب بهال المطوب حسب الامر مخزن لغو و قدر دانی معدن جواب  
 فیض سانی برگزیده در گاه احد حج و لی محمد سلمه الله الصدق و قریش تاجران و الاتبار شیخ  
 عبد الغفر و شیخ عبد الخفیظ خلف الصدق واقف اسرار خفی و جلی شیخ حجت  
 سلمه الله اعلی ساکن بل گام متصل سبزه مقدس و مجید و جلد یاریده از رکوع عرسل مطالب  
 بری گرفته و شواهد الفاظ را بر کور تصحیح در گرفته با کجمله بطرز مرغوب و روشن محبوب و در شهر نعل  
 المکرّم سلمه الله بکنار رود و صد و شصت و نه هجری بمطبع در سیده و مطبوع طبائع خاص عام  
 گردیده و الحمد لله که ماده مراد صوت لبست و نقش مدعا بکرسی نشست اما بتبدل و تغییر صورت

پس از لوازم صناعت چپا به انکارند و مسح و مهم تر از مغرور  
 دشته بدعای خیر یارند

مش

